گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۴۵۵۸۰۲
دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۱ ۱۶:۱۶

نقدی به حواشیِ پیش آماده برای قهرمانِ فرهادی؛

دست از قیاس های مسخره تان بردارید

درست تیرماه پارسال در جشنواره ی فیلم کن فرانسه در اولین رونمایی از فیلم تازه ی اصغر فرهادی بود که آزاده مسیح زاده مدعی شد ایده و طرح فیلم قهرمان متعلق به اوست، اصغر فرهادی در جوابیه ی این ادعا در ویدئویی که از او درباره ی چگونگی شکل گیری ایده ی فیلم قهرمان سوال شده بود، گفت که این ایده از سال ها قبل در ذهن من و حاصلِ تجربه ی زیستی من بوده است.

به گزارش خبر، محمد ناصری راد منتقد سینما در یادداشت ارسالی با موضوع " دست از قیاس های مسخره تان بردارید" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛

درست تیرماه پارسال در جشنواره ی فیلم کن فرانسه در اولین رونمایی از فیلم تازه ی اصغر فرهادی بود که آزاده مسیح زاده مدعی شد ایده و طرح فیلم قهرمان متعلق به اوست، اصغر فرهادی در جوابیه ی این ادعا در ویدئویی که از او درباره ی چگونگی شکل گیری ایده ی فیلم قهرمان سوال شده بود، گفت که این ایده از سال ها قبل در ذهن من و حاصلِ تجربه ی زیستی من بوده است.
بالاخره تصمیم به ساخت این ایده گرفتم و در کارگاه آموزش مستندسازی با شاگردانِ کارگاه در میان گذاشته و سوژه هایی از شهرهای مختلف که مالی را پیدا کرده و علی رغمِ شرایط سخت مالی که داشتند به صاحبان اصلی اش برگردانند، مورد بررسی و تحقیق قرار گرفتند.
فرهادی در آن ویدئو که چشمانش را پشتِ عینک دودی مخفی کرده و استرسی از درون تمامِ وجودش را فرا گرفته است مدام با حلقه ی دستش بازی میکند و زمانیکه میخواهد به اسم شهرهایی که سوژه ها در آن قرار داشته اند اشاره کند، شهرِ شیراز را با لفظِ "فکر میکنم" با شک و تردید می آورد، گویی با این ویدئوی سفارشی بر آن شده که پیشاپیش خود را تبرئه کند. ولی خوشبختانه زبانِ بدنش چنین اجازه ای به او نمیدهد تا اعلام برائت کند، برائت از دروغ و قضاوتی که تمِ تمامِ فیلم های فرهادی را در برگرفته است.
با این مقدمه به اصلِ ماجرا می پردازم. دیروز با یادداشتی از مهرزاد دانش مواجه شدم که در آنجا با مثالی از عیسی مسیح و فیلم های متفاوت و متنوعی که از این سوژه ساخته اند، به دفاع از فیلم فرهادی و سلامتِ ایده ی فیلم قهرمان پرداخته بود.
وی اشاره کرده بود آثار مربوط به حضرت عیسی از پرشمارترین فیلم ها در ارتباط از روایت زندگی یک پیامبر است.

اما هر فیلمسازی با رویکردی متفاوت به این ماجرا پرداخته است و در نهایت با مثال هایی از فیلم های انجیل به روایتِ متی از پازولینی، مصائب مسیح از گیبسون و وسوسه ی مسیح از مارتین اسکورسیزی، تفاوت روایت آن ها را تذکر داده و مدعی شده همه از یک سرچشمه ایده میگیرند که همان کتاب مقدس است.
یا در جای دیگر خواندم که علی مصلح چنین نوشته بود:
{میزان شباهت فیلم سینمایی "عنکبوت" ساخته ی ابراهیم ایرج زاد به مستند "و عنکبوت آمد" ساخته ی مازیار بهاری(هر دو درباره ی سعید حنایی، قاتل زنجیره ای مشهور اوایلِ دهه ی هشتاد) خیلی بیشتر از شباهت "قهرمان" به مستند " دو سر برد دو سر باخت" ساخته ی آزاده ی مسیح زاده است. اما چرا مازیار بهاری از سازندگان نسخه ی داستانی شکایت نکرده؟ احتمالا چون کسی مالکِ سوژه و اتفاق واقعی نیست.}
پس از خواندن این قبیل یادداشت های مغلطه گر که هر مخاطبی را ممکن است به سوی قضاوتِ غلط هدایت کند، بر آن شدم تا در یادداشتی مبسوط به بررسی این موضوع بپردازم.
قبل از هر صحبتی باید اضافه کنم از حادثه ی غرق شدنِ کشتی تایتانیک، واقعه ی جنگ جهانی دوم، چهره های برجسته ای نظیر اسطوره ی فوتبال پله و اسطوره ی مبارزاتِ طبقاتی چگوآرا و چه و چه و چه بسیار فیلم های مستند و داستانی ساخته اند که هر کدام روایت و نگاه خاص خود را به سوژه دارند.
درست است که وقتی پازولینی به مسیح میپردازد با توجه به برخورداری از نگاه اجتماعی اش، روایتی عدالت محور دارد، زفیرلی رویکردِ حماسی و شکوهمند، اسکورسیزی دغدغه ی وسوسه های انسانی و گیبسون نگاهی مصیب محور ولی همه ی این ها در روایت و مضمون خلاصه میشود نه ایده و خطِ داستانی، در صورتیکه در مستند دو سر برد دوسر باخت، آزاده ی مسیح زاده پا را از روایتِ روزنامه و گزارش خبری تلوزیون فراتر گذاشته و با استفاده از عنصرِ خلاقیت، امرِ واقع را دراماتیزه کرده و داستان را چند پرده به جلو برده است.
برای فهم و درکِ بهتر این ادعا لازم است برای شما چند مثال بیاورم.
مثال اول: فرض کنید شخصِ من روایتی کنم از عیسی مسیح ولی عنصر تخیل به آن اضافه کنم، مثلا در زمانی بصورتِ مبسوط بنویسم که عیسی مسیح از سیاره ی فرضیِ وارینوس برای گذراندنِ دورانِ محکومیتش با فضاپیمایی به زمین تبعید میشود و طبق آن در رحمِ مریم مقدس فرود می آید و پس از مشقت های فراوانِ زیست در کره ی زمین، نهایتا با تمام شدن دورانِ مجازاتش با همان فضا پیمایش به وارینوس رفته و به جلال، دولت و شکوه میرسد.
آیا این همان داستانِ عیسی مسیح در کتابِ مقدس است؟ اصلا نه، بسیار تفاوت کرده چرا که خلاقیتِ مولف(من) به آن افزوده شده، بسط پیدا کرده و دراماتیزه شده است.
حالا اگر شرکت انیمیشن سازیِ والت دیزنی بخواهد از این رمان اقتباس کند(نه صرفا عیسی مسیح) باید حق تالیف را رعایت کند یا خیر؟
مثال دوم: همه میدانیم که درباره ی حادثه تایتانیک بسیار فیلم ساخته اند که درخشان ترین آن متعلق است به جیمز کامرون، حالا من میخواهم تایتانیک را با استفاده از عنصرِ تخیل دراماتیزه کرده و رمانی بر آن اساس بنویسم، من در این رمانِ علمی تخیلی به شما میگویم که کشتی تایتانیک به اعماق زمین رفته و همه ی سرنشینان آن در شهری خیالی به نامِ تراگومالوی زندگی کرده اند، شهری که پیر شدن و غم و غصه اصلا در آنجا معنایی ندارد، بعد از سال ها این سرنشینان تصمیم میگیرند که به سطح زمین بازگردند و همین باعث میگردد داستان هایی برای آن ها ایجاد شود.
آیا اگر کمپانیِ پارامونت بخواهد از رمان علمی تخیلی من با موضوع تایتانیک و البته دراماتیزه شده توسط منِ مولف، استفاده کند باید حق تالیف را بدهد یا خیر؟

فراموش نکنیم که دارن آرنوفسکی بابتِ حق کپی فقط یک سکانس از انیمه(۱۹۱۷) perfect blue برای فیلم مرثیه ای بر یک رویا، در آن سال پنجاه و نه هزار دلار پرداخت میکند.
مثال سوم: سال ها قبل در قسمت حوادث روزنامه ای خواندم که در شهر شیراز پاکبانِ شریفِ شهرداری حین خدمت کیفی پُر از پول پیدا کرده و به صاحبش بازمیگرداند. همین امر باعث شده بود که از او برای تلویزیون مصاحبه ای گرفته و چند روزنامه هم برای ترویجِ روحِ اخلاق مداری از او مصاحبه هایی تهیه کرده و انتشار دهند. شخصا پیگیر این سوژه شده تا از او مستندی تهیه کنم ولی در فرایند تحقیقاتم متوجه شدم او علاوه بر پول چند کیلو مواد مخدرِ تریاک هم در کیف پیدا میکند ولی چون خود او نیازمند مصرف بوده و از طرفی ترس از گفتن اینکه چند کیلو تریاک پیدا کرده را داشته است، در نهایت به گفتن اینکه تنها پول پیدا کرده ام بسنده کرده، بعد از پیدا شدنِ صاحبِ کیف در نهایت و به صورت پنهانی پاکبان و صاحبِ کیف تصمیم میگیرند یک کیلو از آن تریاک را بابتِ این عمل خیر به پاکبان مژدگانی دهند. من بعد از اینکه متوجه حقیقتِ داستان شدم از ساخت این سوژه صرف نظر کردم.
حال سوال این است، آیا این همان سوژه ی شریف و درستکاری بود که در روزنامه و گزارش خبری تلوزیون به او پرداخته شده بود یا خیر؟
پاسخ خیلی روشن است، در واقع نه، بسیار تفاوت دارد.
(این داستان زاییده ی ذهن من برای آوردن مثال بود و واقعیتِ بیرونی ندارد)

نباید فراموش کنیم که اخبار روزنامه ها و گزارش های تلوزیونی به خودیِ خود ارزشی جز ثبت در روزنامه ها ندارند و این تخیل و شیوه ی روایتِ مولف است که آن را به مرحله ی دیگری از ساختار داستان میبرد.(حتی گاها دیده ایم سازمان و اداره ای بِخصوص در جهتِ تادیب یا آگاهی بخشی عمومی برایِ کارمندان و ذیربطانِ خود ممکن است به ساخته ی این قبیل گزارش های خبری که صرفا جنبه ی پروپاگاندا دارد، دست بزند)
در اینجا و از همین تریبون استفاده کرده و میگویم این سه ایده و روایتی که بیان شد متعلق به اینجانب بوده و هرگونه استفاده از آن ها، تمامیِ حقوق مالکیتِ کپی رایت را در بر میگیرد.
پس از این سه مثال به موضوع داستانِ فیلم سینمایی قهرمان و مستندِ دو سربرد و دوسر باخت میپردازم. در مورد شخصیت محمدرضا شکری در واقعیت روزنامه ها و تلوزیون و در واقعیتِ روایی مستند دوسر برد دو سر باخت باید اضافه کنم: آنچه از محمد رضا شکری در روزنامه ها و تلوزیون به ما ارائه میدهد شرافت و نیکوکاری اوست.
در صورتیکه آزاده مسیح زاده در مستند دو سر برد دو سر باخت سعی بر آن داشته از او فردی مشکوک، مبهم به ما ارائه دهد.
(البته مسیح زاده صریح و قاطع چنین بیان نکرده که او دروغگوست و در هاله ای از ابهام مخاطب را رها کرده تا خودش قضاوت کند و حقیقت نزدیک گردد)
این درست شبیه به مضمون های تماتیکِ آثارِ استادش یعنی اصغرِ فرهادیست.
در مورد مقایسه ی محمدرضا شکری و سعید حنایی باید اضافه کنم:
سعید حنایی در آن سال ها با توجه به دلیلِ عمقِ جنایات و قتل هایی که انجام داده بود و بیانِ هدفِ او از ارتکاب این سری قتل ها، شهره ی عام و خاص شده بود.
ولی سوژه ی مستند کوتاه "دو سر برد دوسر باخت" چندان شهرتی نداشته و اصلا این موضوع گستردگی لازم را ندارد، البته باید اضافه کنم طبق تحقیقاتِ به عمل آمده و سرچِ مختصری که در فضای گوگل انجام دادم به این نتیجه رسیدم که ماجرای پیش آمده برای محمدرضا شکری حتی دو درصد از گستردگیِ و پوشش رسانه ای نسبت به ماجرای سعید حنایی را نداشته و عملا این مقایسه به طور کامل مردود است.
نباید فراموش کرد که حتی با وجود این جنجال ها و ساخت دو فیلم جنجال برانگیز از محمدرضا شکری، وی هنوز به شهرتی نرسیده و متاسفانه کماکان در زندان بِسر میبرد.
از طرفی باید در نظر گرفت مستند کوتاه "دو سر برد دو سر باخت" مستندی دراماتیزه شده با بهره گیری از عنصرِ تخیل است و در شیوه ی پرداخت و رویکردِ روایی بسیار تفاوت دارد با مستند های محض و بی واسطه.از جهتی اینکه چرا مازیار بهاری از ابراهیم ایرج زاد شکایتی نکرده در وهله ی اول که به خود او مربوط است و در وهله ی دوم شاید تمایلی نداشته یا حتی با ایرج زاد توافق کرده است.
در اینجا با نوشتنِ چند سطر به این یادداشت خاتمه میدهم.
به یاد دارم زمانیکه استاد ناصرتقوایی در حال نگارش فیلمنامه ی "کاغذِ بی خط" که متاسفانه تا به امروز آخرین آثار ساخته شده ی او نیز بوده است، با یکی از شاگردان خود در نگارش این اثر همکاری کرده و علاوه بر ذکرِ نام او را در تیتراژ فیلمش در زمان دریافتِ جایزه از شاگرد سابق و همکار حاضرش یعنی مینو فرشچی میخواهد که به روی سِن آمده و در شور و خوشحالیِ افتخار کسب شده برای فیلم سهیم و شریک باشد.